

# حقوق‌های اقتصادی - اجتماعی و نسبت آن با حقوق شهروندی در پرتو نظریه عدالت رولز

مجتبی همتی<sup>۱</sup>

## چکیده

نظریه عدالت جان رولز پرنفوذترین نظریه سده بیستم است. وی با ترسیم موقعیت اولیه، بی‌طرفی افراد را برای رسیدن به توافق منصفانه تضمین می‌کند. توافق منصفانه همان اصول عدالت است که باید روابط اجتماعی و سیاسی افراد را در جامعه تنظیم کند. مقوله شهروندی هم که تا دهه ۱۹۵۰ بیشتر در معنای شماری تکلیف مستفاد می‌شد یا حداقل بُعد تکلیفی آن غالب بود، از آن پس به‌ویژه در روابط دولت و شهروند بیش‌تر به شکل حقوق شهروندی مطرح شد. چهار حوزه اصلی شهروندی عبارت‌اند از: مدنی، سیاسی، اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی. به نظر می‌رسد که حقوق‌های مشمول اصل نخست رولز در قلمرو حقوق شهروندی جهان‌شمول (حقوق بشر) قرار می‌گیرند. این حقوق عبارت‌اند از: حق بهره‌مندی از غذا با ارزش غذایی کافی، لباس، سرپناه، مراقبت‌های بهداشتی اساسی، آب پاکیزه و خدمات بهداشتی و آموزشی (حداقل در سطح مقدماتی). ولی، دیگر حقوق‌های اقتصادی و اجتماعی حقوق شهروندی صرف بوده و منوط به شرایط جوامع خاص‌اند.

واژگان کلیدی: حقوق‌های اقتصادی - اجتماعی، حقوق شهروندی، نظریه عدالت رولز، جهان‌شمولی

---

۱. دانشجوی دوره دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی

### مقدمه

مفهوم شهروندی در هسته اصلی خود بر تعلق فرد به یک جامعه مبتنی است. شهروندی همیشه بُعدی سیاسی دارد [۲-۱:۲۲]. معمولاً شهروندی را به چهار حوزه تقسیم می‌کنند: حوزه مدنی، حوزه سیاسی، حوزه اقتصادی - اجتماعی و حوزه فرهنگی یا جمعی.

حوزه مدنی شهروندی دربرگیرنده حق آزادی و امنیت، آزادی بیان، فکر، عقیده، وجدان و برابری در برابر قانون و نیز آزادی تشکیل انجمن و دسترسی به اطلاعات است.

حوزه سیاسی شهروندی دربردارنده حق رأی دادن و مشارکت سیاسی است؛ یعنی، این حوزه به حق‌ها و تکلیف‌های سیاسی در مورد نظام سیاسی مربوط است.

شهروندی فرهنگی به آگاهی از یک میراث فرهنگی مشترک اشاره دارد. این حوزه از جمله دربرگیرنده شناسایی حق‌های جمعی برای اقلیت‌ها است [۲-۱:۱۸].

دو حوزه نخست یعنی حوزه‌های مدنی و سیاسی میان حقوق بشر و حقوق شهروندی مشترک اند. به بیان دیگر، حق‌های مدنی و سیاسی حقوق بشر یا حقوق شهروندی جهان‌شمول بوده و حق‌های مشروط یا مقید به شرایط جامعه‌های خاص نیستند. در این نوشتار، فقط به بُعد اقتصادی - اجتماعی (حق‌های مندرج در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و اسناد مرتبط دیگر) که هم به لحاظ ماهیت، پیچیدگی و حق بودن و هم از نظر جهانی بودن یا نبودن آن‌ها مورد مناقشه اند، می‌پردازیم.

ماهیت حق‌های اقتصادی و اجتماعی گاهی به لحاظ نظری مورد مناقشه قرار گرفته است. برای نمونه، «نتولیبرال‌ها بر این باورند که حق‌های مشمول بازتوزیع درآمد و اموال نه تنها فسادآور بوده و اصلاً حق نیستند، بلکه نقض‌کننده حق‌های واقعی (مانند حق مالکیت) بوده و مانعی برای

اجرای درست حقوق بشر (مانند حق‌های مدنی و سیاسی) به شمار می‌روند. نئومارکسیست‌ها<sup>۱</sup> حق‌های اجتماعی را استثمارگر می‌دانند. پسا ساختارگرایان<sup>۲</sup> این حق‌ها را ابزار گسترش قدرت اداری دولت برای تعریف و کنترل سوژه‌های فردی می‌انگارند. منتقدان فمینیست و ضدنژادی حق‌های اجتماعی نیز بدین مسأله اعتراض می‌کنند که زنان و مردان سیاه‌پوست به گونه‌ای نظام‌مند از حق‌های اجتماعی محروم می‌شوند» [۱۷:۸۷].

در برابر این انتقادات، استدلال‌های مختلفی مطرح شده است. برای نمونه، چنین استدلال شده است که اگر اساساً در تعهد خود نسبت به حق‌ها جدی باشیم، ناگزیر باید حق‌های اقتصادی - اجتماعی را به رسمیت بشناسیم. زیرا، اگر الزامات یک زندگی فعال و همراه با سلامتی وجود نداشته باشد، نمی‌توان به طور کامل صاحب یک حق شده یا آن را اعمال کرد.

دیگر استدلال مطرح‌شده این است که نیازهای اجتماعی - اقتصادی به اندازه هر نیاز یا منفعت دیگری مهم بوده و مرگ، بیماری، سوء تغذیه و قرار گرفتن در معرض خطرهای طبیعی به اندازه هرگونه انکار آزادی‌های سیاسی و درونی موجب نگرانی اند. اگر نظریه‌ای اخلاقی در مورد کرامت و رفاه فردی، نیازهای یادشده را به حساب نیاورد، نظریه‌ای آشکارا ناقص است. بر پایه این استدلال حق‌های مدنی - سیاسی بر حق‌های اقتصادی - اجتماعی برتری ندارند. [۷۲-۱۷۱:۵]

نظریه عدالت رولز از جمله نظریه‌های ماندگار فلسفه معاصر به شمار می‌رود که تأثیر بسیاری بر جنبه‌های مختلف اندیشه و از جمله حقوق بشر گذاشته است. رولز عدالت را نخستین ویژگی نهادهای اجتماعی می‌انگارد. با توجه به این‌که تحقق حقوق بشر از جمله هدف‌های عدالت است، ناگزیر هر نظریه‌ای که در حوزه عدالت مطرح می‌شود، بر فهم حقوق بشر تأثیرگذار است.

---

1. Neo-Marxists  
2. post structuralism

رولز هوادار عدالت توزیعی<sup>۱</sup> و توزیع عادلانه ثروت است [۸۳-۱۸۲: ۶]. بنابراین، این مسأله شایسته توجه است که در چهارچوب نظریه عدالت رولز، حق‌های اقتصادی - اجتماعی چه جایگاهی دارند و چگونه می‌توان آن‌ها را محقق کرد. بدین منظور، ابتدا نظریه عدالت رولز و ویژگی‌های آن (بند الف) و سپس حق‌های اقتصادی - اجتماعی در پرتو این نظریه (بند ب) تحلیل شده و سپس، نسبتِ حق‌های اقتصادی - اجتماعی با حقوق شهروندی از دیدگاه نظریه یادشده ارزیابی می‌شود.

#### الف. نظریه عدالت رولز

مهم‌ترین مسأله در بحث عدالت عبارت است از دفاع‌پذیر کردن روابط نابرابر در جامعه. نابرابری در ثروت، قدرت و شأن اجتماعی با وجود شباهت در استعدادهای افراد واقعیتِ انکارناپذیر همه جامعه‌ها بوده است. افزون بر آن، هیچ رابطه معناداری میان نابرابری در ثروت و قدرت و نابرابری در استعدادهای طبیعی وجود نداشته است. بنابراین، دفاع از این نابرابری‌ها یا نفی آن‌ها موضوع اصلی بحث عدالت است.

از بُعد حقوقی، عدالت در تصمیم‌گیری‌های عادلانه جست‌وجو می‌شود. تصمیمی عادلانه است که بر پایه قانون باشد. ولی، از حیث فلسفه سیاسی و نیز فلسفه حقوق، بی‌درنگ مسأله عادلانه بودن خود قانون و خاستگاه آن مطرح می‌شود.

از دیدگاه فلسفه سیاسی، عدالت صفت نهادهای اجتماعی است، نه صفت انسان و اعمال او. منظور این است که نهادهای اجتماعی باید حق‌ها و مسؤولیت‌ها، قدرت و اختیارات، مزیت‌ها و فرصت‌های وابسته به خود را عادلانه توزیع کنند. ولی، پرسش اصلی این است که عادلانه بودن در چیست؟ در فلسفه سیاسی غرب، به این پرسش دو پاسخ اصلی داده شده است: نخست،

1. distributive justice

عدالت به معنای به دست آوردن منافع متقابل بر پایه توافق و قرارداد که در این صورت، انگیزه عمل عادلانه عبارت است از فراهم کردن منفعت بلندمدت فرد؛ و دوم، عدالت به معنای بی طرفی بدین معنا که افراد بتوانند از رفتار خود بدون رجوع به منافع خود دفاع کنند [۱۱۵: ۲]. نظریه عدالت رولز جزء نظریه‌هایی است که عدالت را در معنای دوم به کار می‌گیرند. در حقیقت، رولز در پی اثبات این نکته اساسی است که مفهوم غایت‌گرایانه عدالت بر مفهوم سودانگاران آن برتری و اولویت دارد. ابتدا مبانی و اصول نظریه عدالت رولز و سپس جایگاه عدالت اجتماعی در آن بررسی می‌شود.

#### ۱. مبانی و اصول

رولز نظریه خود را با طرح مفهوم موقعیت نخستین<sup>۱</sup> آغاز می‌کند. موقعیت نخستین وضعیتی است فرضی و ایده‌آل که اصول عدالت در آن موقعیت گزینش می‌شود. به طور کلی، در این موقعیت، همه افراد اطلاعات یکسانی درباره خود و جامعه دارند. انگیزه این افراد فراهم کردن منافع خود است، ولی از ماهیت منافع و هویت اجتماعی خود آگاهی ندارند [۱۱۹: ۲]. رولز با طرح این مفهوم می‌خواهد ببیند که افراد واقع در این موقعیت نخستین چه اصولی را برای زندگی جمعی خویش برمی‌گزینند.

وی بر این باور است که افراد در موقعیت نخستین دو اصل زیر را برمی‌گزینند: «اصل نخست: هر شخصی حقی برابر نسبت به طرح مناسبی از آزادی‌های بنیادین دارد که با طرح مشابهی در مورد آزادی‌ها برای همگان سازگار باشد» [۳۸۱: ۱]. به بیان ساده‌تر، این اصل در مقام بیان توزیع برابر آزادی است.

«اصل دوم: نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی باید چنان سازمان یابند که هر دوی آن‌ها:

الف: بیشترین نفع را برای نابرخوردارترین افراد داشته باشند.

1. original position

ب: به مقامات و موقعیت‌هایی وصل باشند که در شرایط منصفانه و برابر از نظر فرصت به روی همه گشوده باشند» [۳۷۸: ۱].

اصل نخست که در مقام بیان توزیع برابر آزادی است، ناظر به نسل نخست حقوق بشر یعنی حق‌های مدنی - سیاسی و اصل دوم ناظر به نسل دوم حقوق بشر یعنی حق‌های اقتصادی - اجتماعی است. اکنون باید دید که جایگاه و ماهیت عدالت اجتماعی در نظریه عدالت رولز چیست و چگونه توجیه می‌شود.

## ۲. جایگاه عدالت اجتماعی در نظریه رولز

اصل دوم نظریه رولز تبیین‌کننده عدالت اجتماعی است. در واقع، موضوع اصل دوم نظریه رولز عدالت اجتماعی است. رولز در تمهید زمینه لازم برای پذیرش اصول عدالت خود - به‌ویژه اصل دوم یا همان نابرابری - و نیز اثبات اعتبار آن‌ها به‌منزله تنها اصول ممکن عدالت، بحث عمیقی را درباره سه تفسیر ممکن از این اصل برای توجیه نابرابری مطرح می‌کند. هدف او از این بحث این است که استدلال خود را درباره ضرورت اتخاذ اصل دوم در پس پرده بی‌خبری تقویت کرده و گریزناپذیری آن را نشان دهد.

نخستین تفسیر ممکن از اصل نابرابری به‌مثابه اصل عدالت بر نظریه آزادی طبیعی مبتنی است. بر پایه این تفسیر، فرصت‌های برابر حقوقی که در عمل به نابرابر شدن انسان‌ها منتهی می‌شود، فرصت‌هایی برابر انگاشته می‌شود. بنابراین، برای رسیدن به برابری فرصت‌ها، به ایجاد هر گونه برابری نیاز نیست. هر وضع توزیعی در صورتی که محصول مبادله آزاد در بازار آزاد باشد، عادلانه است. بر این پایه، همگان دست‌کم حق برابری حقوقی در دسترسی به پست‌های اجتماعی را دارند. این موضع لیبرالیسم محض است که نابرابری را عین عدالت می‌انگارد. ولی، در نظام مبتنی بر آزادی طبیعی، آشکارترین بی‌عدالتی این است که چنین نظامی امکان دخالت عوامل تصادفی و امور پیش‌بینی‌ناپذیر را در توزیع سهام امکان‌پذیر می‌کند. از این رو، در

تفسیر نخست، نقش عوامل تصادفی اندیشه نابرابری به مثابه عدالت را مخدوش می‌سازد [۱۲۳: ۲].

در تفسیر دوم که تفسیر لیبرالیسم اصلاح طلبانه از اصل نابرابری است، کوشش می‌شود تا نارسایی‌های تفسیر نخست از میان بروند. بر پایه این تفسیر، باید شرط نابرابری فرصت‌ها را نیز افزود؛ یعنی، کسانی که استعدادها و توانایی یکسان دارند، صرف‌نظر از جایگاه طبقاتی خود باید امکان موفقیت یکسانی داشته باشند:

آنان با توانایی‌های مشابه باید شاخص‌های زندگی مشابهی داشته باشند. به طور خاص، می‌پذیریم که نوعی توزیع موهبت و امتیازهای طبیعی وجود دارد. افرادی که استعداد و توانایی مشابهی داشته و رغبت یکسانی برای استفاده از آن‌ها دارند، باید چشم‌اندازی یکسان از موفقیت‌ها بدون توجه به موقعیت نخستین خود در نظام اجتماعی داشته باشند. در همه بخش‌های جامعه، باید تقریباً جنبه‌های یکسان و برابر فرهنگی و نیز بهره‌مندی برابر برای افراد دارای استعداد و علاقه مشابه وجود داشته باشد. انتظارات افراد دارای توانایی و انگیزه‌های مشابه نباید تحت تأثیر طبقه اجتماعی آنان قرار گیرد [۲۰: ۶۳].

بنابراین، باز بودن راه رسیدن به همه پست‌ها به روی افراد دارای شرایط - صرف‌نظر از طبقه آنان - رفع موانع آموزشی در راه پیشرفت افراد، اجباری و رایگان شدن آموزش اولیه همگانی، حذف ملاحظه‌های طبقاتی از حوزه آموزش، گسترش نقش مدرسه‌ها در رفع نابرابری‌های طبقاتی و مواردی از این قبیل شرط فراهم‌سازی برابری در فرصت‌ها ست. ولی، مشکل این است که رفع این موانع نابرابری‌های اساسی افراد را که در خانواده شکل می‌گیرند، از میان نمی‌برد. اختلاف طبقاتی خانواده‌ها همچنان نخستین عامل تعیین‌کننده است. بنابراین، هر چه به عقب برویم، امکان برابری فرصت‌ها کم‌تر و کم‌تر می‌شود و همه چیز تصادفی از کار درمی‌آید. همه عواملی که در

تعیین سرنوشت افراد پس از تولد مؤثر بوده و موجب تفاوت و نابرابری میان آنان می‌شوند، تصادفی اند. هر انسانی ناگزیر در قرعه‌کشی طبیعی و فرهنگی گریزناپذیری وارد شده و سرنوشت طبیعی و فرهنگی‌اش تعیین می‌شود. بنابراین، برابری در فرصت‌ها نمی‌تواند سطحی و روبنایی باشد [۷۱۲۴].

اصل فرصت برابر فقط به گونه‌ای ناقص تحقق‌پذیر است؛ دست‌کم تا هنگامی که برخی از شکل‌های خانواده وجود دارد. محدوده توسعه توانایی‌ها و استعدادهای طبیعی و بهره‌مندی از آن‌ها تحت تأثیر همه انواع شرایط اجتماعی و نگرش‌های طبقاتی قرار می‌گیرد. حتی داشتن رغبت به کوشش و از این رو مستحق بودن در مفهوم عادی خود به خانواده مرفه و شرایط اجتماعی بستگی دارد. تضمین فرصت‌های برابر دست‌یابی و فرصت‌های برابر فرهنگی برای افراد دارای استعداد یکسان در عمل امکان‌پذیر نیست. بنابراین، می‌توان اصولی را برگزید که این واقعیت را به رسمیت شناخته و تأثیر خودسرانه قماربازی طبیعی را تعدیل کنند [۲۰:۶۴].

حتی اگر همه عوامل تصادفی مؤثر در فرصت‌های نابرابر را حذف کنیم، یعنی تفسیر دوم را تا نهایت آن اجرا کنیم، مسأله بهره‌مندی بر پایه توزیع طبیعی توانایی‌ها و استعدادها باقی می‌ماند. به بیان دیگر، باز هم عوامل پیش‌بینی‌نشده‌ای در کار خواهند بود. توانایی‌های طبیعی نیز بنا به تعریف تصادفی و پیش‌بینی‌ناپذیرند. در نتیجه، با حذف همه این عوامل تصادفی، برابری در فرصت‌ها تنها برای افرادی فراهم خواهد بود که در پس پرده بی‌خبری و عاری از هر ویژگی شاخص طبیعی یا اکتسابی باشند.

رولز از این رهگذر می‌کوشد تا زمینه را برای اثبات اصل دوم فراهم سازد و از همین جا به تفسیر سوم یعنی تفسیر دمکراتیک که مورد نظر او در اصل دوم عدالت است، می‌رسد. این تفسیر از ترکیب اصل برابری منصفانه فرصت‌ها و اصل تفاوت ایجاد می‌شود. اصل تفاوت ابهام را از اصل کارایی با



گزینش یک موقعیت خاص که مبنای ارزیابی نابرابری اقتصادی و اجتماعی است، برطرف می‌کند. اصل تفاوت در نظریه رولز چنین پدیدار می‌شود که این‌گونه نابرابری‌های بالفعل تنها تا اندازه‌ای مجاز خواهند بود که به نفع کم‌بهره‌ترین افراد جامعه باشند [۱۳:۱۱۷]. به نظر رولز، در اعمال اصل تفاوت، باید میان دو مورد تمایز قائل شد: نخست، انتظارات افراد کم‌تر منتفع افزایش و بیشینه شود (البته مشروط به قیدهای ذکر شده)؛ دوم، انتظارات افراد مرفه دست‌کم به رفاه افراد بسیار نگون‌بخت کمک کند؛ یعنی، اگر انتظارات آنان کم‌تر شود، انتظارات افراد کم‌بهره‌مند می‌توانند به طور مشابه کاهش یابد [۲۰:۶۸]. اصل تفاوت نظریه مربوط به استعدادهای طبیعی را این‌گونه بیان می‌کند که اگر من در جامعه مورد نظر رولز شخصی با استعدادم، مجاز خواهم بود که رفاه مادی خود را افزایش دهم مشروط بر آنکه رفاه مادی کم‌بهره‌ترین افراد را نیز با این کار افزایش دهم. بنابراین، استعدادهای من منابعی نیستند که از آن‌ها برای منافع خود استفاده کنم، بلکه موهبت‌هایی مشترک انگاشته می‌شوند که باید از آن‌ها برای نفع دیگر اشخاص نیز استفاده کرد [۲۱:۳۴۴-۳۴۵].

رولز وجود واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی عمومی را در یک جامعه جایز می‌شمارد؛ زیرا، از رهگذر آن‌ها می‌توان فهمید که چه اتفاقی می‌افتد. از نظر وی، برای اعمال اصل تفاوت باید مجموعه‌ای کامل از واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی و عمومی تأثیرگذار مورد توجه قرار گیرد. در این صورت، واقعیت‌های عمومی جامعه مورد بحث در دسترس واقع می‌شوند [۷:۱۳۱]. اکنون باید به این مطلب پرداخت که اجرای اصول مورد نظر رولز و به‌ویژه اصل دوم و بحث عدالت اجتماعی مورد نظر وی مستلزم چه سازمان‌ها یا ترتیباتی است؟

به بیان دیگر، نخست باید دید عدالت رولزی چگونه مجموعه خاصی از نهادهای اجتماعی را تجویز می‌کند. اصل نخست نظریه رولز - یعنی اصل

برابری آزادی‌های بنیادین - نظام سیاسی خاصی را می‌طلبد که همان نظام دمکراسی لیبرال است. بحث در این باره موضوع این نوشتار نیست. اصل دیگر که ساختار اجتماعی - اقتصادی را تنظیم می‌کند، تجویزکننده ترکیبی از اقتصاد بازار و دولت رفاه است. از نظر رولز، اقتصاد بازار برای کارایی اقتصادی ضرورت داشته و دامنه آن تا جایی می‌تواند گسترش یابد که با اولویت آزادی بنیادین سازگار باشد. زیرا، آزادی‌های بنیادین برای برآورده کردن شرایط لازم برای اصل تفاوت ضروری اند. ولی، نظام بازار به تنهایی شرایط لازم برای تحقق این اصل را فراهم نمی‌کند. توزیع ثروت ناشی از اقتصاد بازار به عدالت اجتماعی ربطی ندارد. برای آن که بتوان نیازهای مادی بنیادین همه را فراهم کرده و در عین حال اصل تفاوت را اجرا کرد، دخالت حکومت و بازتوزیع ثروت ضرورت دارد. به بیان دیگر، رولز بر این باور است که حکومت باید با تمهیدهایی مانند مقرری خانوادگی و پرداخت‌های خاص در موارد بیماری و بیکاری، یا از رهگذر مالیات بر درآمد منفی، حداقل اجتماعی را تضمین کند. اصل برابری منصفانه فرصت‌ها (یا بیشینه - کمینه کردن فرصت‌ها) نیازمند آن است که دولت یا از رهگذر نظام مدرسه‌های عمومی یا پرداخت یارانه به مدرسه‌های خصوصی، آموزش و پرورش رایگان را تضمین کند [۳۸۵: ۱].

مشکل عمده عدالت توزیعی گزینش یک نظام اجتماعی است. ایده عدالت به معنای انصاف در مقام استفاده از مفهوم عدالت رویه‌ای محض<sup>۱</sup> برای مدیریت قابلیت‌های خاص است. نظام اجتماعی باید به گونه‌ای طرح‌ریزی شود که توزیع نهایی منصفانه شود. رسیدن به این هدف نیازمند آن است که فرایند اجتماعی و اقتصادی در بستر سازمان‌های مناسب سیاسی و حقوقی قرار گیرد. رولز توصیفی کلی از این سازمان‌های حمایتی ارائه می‌کند [۴۷۲: ۱۶].

رولز می‌پذیرد که ساختار پایه<sup>۲</sup> از رهگذر قانون اساسی منصفانه‌ای که

1. pure procedural justide
2. background structure

آزادی شهروندی برابر را تضمین می‌کند، تنظیم می‌شود. وی وجود برابری منصفانه فرصت‌ها را نیز می‌پذیرد. این بدان معناست که دولت می‌کوشد تا افزون بر حفظ انواع معمولی سرمایه اجتماعی ایجادشده، فرصت‌های برابر آموزش و فرهنگ را برای اشخاص دارای استعدادها و علاقه مشابه از رهگذر دادن یارانه به مدرسه‌های خصوصی یا تأسیس یک نظام مدرسه همگانی تضمین کند. از آن گذشته، دولت باید برابری منصفانه فرصت را در فعالیت‌های اقتصادی و در گزینش آزادانه شغل فراهم کند که این امر با سیاست‌گذاری و تنظیم فعالیت‌های شرکت‌ها و مؤسسه‌های خصوصی، منع ایجاد محدودیت‌های انحصاری و پرهیز از ایجاد مانع سر راه موقعیت‌های مطلوب به دست می‌آید. سرانجام، دولت باید یک حداقل اجتماعی را از رهگذر مقرری‌های خانواده و پرداخت‌های خاص برای بیماران و پرداخت خاص استخدامی یا به‌منزله یک مکمل تدریجی و نظام‌مند درآمد تضمین کند.

در ایجاد این سازمان‌های پایه‌ای، دولت را می‌توان نهادی چهاربخشی در نظر گرفت که هر یک از این بخش‌ها عهده‌دار حفظ برخی از شرایط اجتماعی و اقتصادی است. شاخه تخصیص<sup>۱</sup> در مقام حفظ نظام رقابتی قیمت‌ها و جلوگیری از انحصاری شدن بازار و اصلاح ناکارآمدی بازار (برای نمونه از رهگذر گرفتن مالیات، دادن یارانه‌های مناسب و تغییر نظام اقتصادی و حقوق مالکیت) است [۲۰:۲۴۳-۴۴].

هدف بخش تثبیت<sup>۲</sup> عبارت است از فراهم کردن اشتغال کامل به طور معقول؛ بدین معنا که، همهٔ جویندگان کار مشغول کار شوند و انتخاب آزادانه شغل و ثبات مالی را با درخواست کارآمد مؤثر تضمین کند. این دو بخش به طور کلی در مقام حفظ کارآمدی اقتصاد بازنند. بخش انتقال<sup>۳</sup> فراهم کردن حداقل اجتماعی را بر عهده دارد؛ یعنی، به نیازهای بنیادین مادی افراد توجه

- 
1. allocation branch
  2. stabilization branch
  3. transfer branch

کرده و برای آن‌ها اهمیت قائل می‌شود. زیرا، یک سیستم رقابتی به نیازها اهمیتی نمی‌دهد و بنابراین نمی‌تواند تنها وسیله توزیع باشد.

هدف آخرین بخش یعنی بخش توزیعی<sup>۱</sup> حفظ عدالت نسبی در سهام توزیعی از رهگذر گرفتن مالیات و تغییر و اصلاح نظام اقتصادی و حقوق مالکیت است. بنابراین، خود این بخش به دو جنبه مختلف می‌پردازد. نخست، از ارث و بخشش‌های صورت گرفته مالیات‌هایی گرفته و شرایطی را برای حقوق ناظر به وصیت تعیین می‌کند. هدف از این کار افزایش درآمد دولت نیست، بلکه عبارت است از اصلاح تدریجی و پیوسته توزیع ثروت و نیز جلوگیری از تمرکز قدرت که برای ارزش آزادی سیاسی و برابری منصفانه فرصت‌ها زیان‌بار است. دیگر جنبه بخش توزیعی ارائه طرح مالیاتی برای افزایش برخی از درآمدها است که گرفتن این مالیات از مقتضیات عدالت است. منابع احتمالی مالیات باید به حکومت واگذار شود؛ به گونه‌ای که، حکومت بتواند کالاهای عمومی را تهیه کرده و پرداخت‌های انتقالی را که برای توجیه اصل تفاوت ضروری اند، انجام دهد [۴۶-۲۴۴:۲۰].

### ب. تحلیل ماهیت حق‌های اقتصادی - اجتماعی

جوهره اصلی حق‌های اجتماعی حق بهره‌مندی از استاندارد مناسب زندگی است (ماده ۲۵.ج.ب، ماده ۱۱ م.ب.ح.ا و ماده ۲۷ ک.ح.ک). بهره‌مندی از این حق دست‌کم مستلزم آن است که هر شخص از حقوق ضروری معاش یعنی غذای مناسب، لباس، مسکن و شرایط ضروری بهداشت و مساعده خانواده‌گی بهره‌مند باشد (ماده ۱۰ م.ب.ح.ا و ماده ۲۷ ک.ح.ک). بهره‌مندی از حق‌های اجتماعی نیز نیازمند بهره‌مندی از برخی حق‌های اقتصادی است. این حق‌ها عبارت‌اند از: حق مالکیت (ماده ۱۷ ا.ج.ح.ب)، حق داشتن کار (ماده ۲۳ ا.ج.ح.ب، ماده ۶ م.ب.ح.ا) و حق بهره‌مندی از تأمین اجتماعی (مواد ۲۲ و

1. distribution branch

۲۵. ا.ج.ح.ب، ماده ۹ م.ب.ح.ا و ماده ۲۶ ک.ح.ک). حق‌های اقتصادی کارکرد دوگانه‌ای دارند. این امر به‌ویژه در مورد حق مالکیت مطرح شده است. این حق مبنایی برای استاندارد مناسب و نیز مبنای استقلال و بنابراین مبنای آزادی است. حق مالکیت باید حداقل با دو حق دیگر تکمیل شود: حق داشتن کار که می‌تواند درآمدی را فراهم کند که خود استاندارد مناسب زندگی را تضمین می‌کند و حق بهره‌مندی از تأمین اجتماعی که می‌تواند درآمد ناکافی ناشی از اموال و درآمد ناکافی ناشی از کار را تکمیل کند مشروط بر این که کارگران بتوانند منافع خود را از رهگذر اتحادیه‌های تجاری آزاد مورد حمایت قرار دهند (ماده ۸ م.ب.ح.ا). حق بهره‌مندی از استاندارد مناسب زندگی از رهگذر کار به بیکاری، پیری یا ناتوانی مربوط است. اگر چه حق بهره‌مندی از آموزش (ماده ۲۶ ا.ج.ح.ب، مواد ۱۳ و ۱۴ م.ب.ح.ا و مواد ۲۸ و ۲۹ ک.ح.ک) ارتباط نزدیکی با حقوق فرهنگی دارد، رکن اساسی حق‌های اقتصادی و اجتماعی نیز به حساب می‌آید. آموزش در جهت استفاده مطلوب از اموال برای فراهم کردن استاندارد مناسب زندگی، در جهت به دست آوردن کار رضایت‌بخش و انجام بهتر کار و نیز برای توانایی استفاده مطلوب از درآمد ناشی از اموال، کار یا تأمین اجتماعی برای یک استاندارد مناسب زندگی اهمیت اساسی دارد [۱۹-۱۷: ۱۲].

«حق بهره‌مندی از آموزش حقی پیچیده یا مجموعه‌ای از حق‌ها ست... حق مزبور در مرز میان حق‌های مدنی - سیاسی و حق‌های اقتصادی - اجتماعی قرار دارد. جوهره اصلی آن تعهد مثبت دولت برای فراهم کردن مدرسه برای شهروندان خود است... افزون بر آن، احترام به کثرت‌باوری در جامعه دمکراتیک و تعهد به حفظ تنوع فرهنگی در فرآیند آموزشی را در پی دارد» [۴۶-۱۳۴۵: ۱۵].

رابطه میان نیازها و حق‌ها رابطه پیچیده‌ای است. ولی، این پیچیدگی‌ها مانع این حقیقت بنیادین نمی‌شود که میزان معینی از کالاهای مادی و

غیرمادی برای رفاه انسانی حیاتی است. با وجود این، در این زمینه نیز برخی از افراد انتقادهایی را نسبت به حقوق‌های اقتصادی - اجتماعی فهرست شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح کرده‌اند.

موریس کرانستون<sup>۱</sup> آزمونی سه‌بخشی ارائه کرده و بر این باور است که یک ادعا هنگامی می‌تواند حقی واقعی انگاشته شود که بتواند این آزمون را پشت سر بگذارد.<sup>۲</sup> نخستین آزمون اعمال‌پذیری<sup>۳</sup> است. از نظر کرانستون، حق مستلزم تکلیف است. افراد فقط نسبت به چیزی می‌توانند تکلیف داشته باشند که انجام دادن آن امکان‌پذیر باشد. با توجه به شرایط اقتصادی کشورهای آسیا، افریقا و آمریکای جنوبی، این دولت‌ها نمی‌توانند کالاهای رفاهی را به‌منزله یک استاندارد زندگی مناسب برای سلامتی و رفاه همه شهروندان خود فراهم کنند و بنابراین، حقوق‌های اقتصادی - اجتماعی نمی‌توانند این آزمون را پشت سر بگذرانند [۱۹:۱۵۹]. در مورد آزمون اعمال‌پذیری، این مسأله را نمی‌توان انکار کرد که همه جامعه‌ها توان مالی لازم را برای فراهم کردن کامل همه حقوق‌های اقتصادی - اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر ندارند. ولی، نمی‌توان بر این باور بود که هیچ دولتی تکلیف به فراهم کردن این حقوق‌ها را در حد توان خود ندارد. افزون بر آن، برخی از حقوق‌های مدنی - برای نمونه، حق داشتن امنیت - نیز به منابع وابسته‌اند. [۱۹:۱۶۰].

دومین آزمون جهان‌شمولی است. هنگامی می‌توان از حق بشری سخن گفت که جهان‌شمول<sup>۴</sup> باشد. دو ملاک برای تشخیص جهان‌شمولی یک حق وجود دارد: نخست، چنین حقی باید برای همه باشد؛ و دوم، این حق، تکلیفی جهان‌شمول ایجاد کند. به باور کرانستون، حقی مانند بهره‌مندی از تعطیلات منظم دوره‌ای همراه با پرداخت حقوق ویژه کارگران است و همه افراد از

1. Maurice Cranston

۲. در این جا فقط به دو آزمون اشاره شده و آزمون سوم مورد بحث نیست.

3. . practability

4. universal

آن بهره‌مند نیستند و بنابراین، نمی‌توان آن را جزء حقوق بشر دانست. اگر کرانستون به استدلال خود پای‌بند باشد، در آن صورت این مطلب را در مورد حق‌های مدنی - سیاسی نیز می‌توان مطرح کرد؛ در حالی که وی بر این باور است که حق‌های مدنی - سیاسی از هر سه آزمون موفق بیرون می‌آیند. برای نمونه، می‌توان گفت که حق بهره‌مندی از دادرسی عادلانه حقی جهان‌شمول نیست؛ زیرا، فقط در مورد متهمان امکان‌پذیر است، نه در مورد همه افراد. از این رو، بهره‌مندی از حقی خاص و اطلاق عنوان حق بشر به آن منوط به آن نیست که دارنده آن در همه شرایط از آن بهره‌مند باشد. افزون بر آن، برخی از حق‌های اقتصادی - اجتماعی - مانند بهره‌مندی از آموزش یا مراقبت بهداشتی - به‌طور منطقی مورد ادعای همه افرادند [۵۹-۱۵۸: ۱۹]. کرانستون ملاک سومی را نیز بر جهان‌شمولی می‌افزاید؛ بدین معنا که، حقوق بشر باید در برابر همگان مورد ادعا باشند. در حالی که، حق‌های اقتصادی - اجتماعی به‌طور مستقل در برابر یک حکومت یا جامعه‌ای خاص ادعا می‌شوند، نه در برابر کل جهان یا همه مردم. در این‌جا نیز می‌توان استدلال کرانستون را در مورد حق‌های مدنی و سیاسی نیز به کار گرفت. برای نمونه، حق بهره‌مندی از امنیت حقی است که شخص به‌طور معمول در برابر دولت خود دارد نه در برابر همه افراد بشر به‌طور یکسان [۱۹: ۱۵۹].

می‌توان استدلال کرانستون مبنی بر لزوم وجود تکالیفی جهان‌شمول برای حقوق بشر و نبود آن در مورد حق‌های اقتصادی و اجتماعی را به چالش کشید؛ بدین معنا که، مجبور نیستیم حق‌های اقتصادی - اجتماعی را حق‌های صرفاً بشری یا صرفاً شهروندی بینگاریم. به نظر می‌رسد که همه افراد بما هو انسان حق بهره‌مندی از حداقل معینی از رفاه مادی را دارند؛ ولی، به‌منزله شهروندان جامعه‌های خاص، دارای حق‌های رفاهی بیش‌تری اند که فراتر از آن حداقل جهان‌شمول قرار می‌گیرند. تا هنگامی که جهان کمابیش به شکل جامعه‌های سیاسی مستقل باقی است، ناممکن به نظر می‌رسد

که بتوان حق‌های رفاهی افراد را به کلی بدون توجه به مرزهای جامعه‌های خاص تصور کرد. طرفداران حق‌های اقتصادی - اجتماعی بدون نادیده گرفتن مرزهای سیاسی بهتر می‌توانند این نکته را بپذیرند که مرزهای دولت‌ها برخی ملاحظه‌ها و ضرورت‌ها را اقتضاء می‌کند، ولی می‌توانند بر این امر پافشاری کنند که حداقلی از رفاه مادی وجود دارد که همه انسان‌ها بدون توجه به مرزهای مزبور نسبت به آن‌ها دارای حق هستند [۱۶۸:۱۹].

حق‌ها مستلزم وجود تکالیف مرتبط و مناسب با خود است. بر پایه حقوق بین‌المللی، تعهدات مربوط به حقوق بشر به طور عمده متوجه دولت‌هاست. بر پایه ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، دولت‌های عضو میثاق از نظر قانونی تعهدات الزام‌آوری را برای اتخاذ تدابیری در چهارچوب حداکثر منابع موجود خود پذیرفته‌اند تا به تدریج به شناسایی و تحقق کامل حق‌های اقتصادی و اجتماعی این میثاق دست یابند. باید خاطرنشان کرد که کنوانسیون حقوق کودک که دربرگیرنده حق‌های اقتصادی و اجتماعی و تعهدات دولتی متناسب و مرتبط با آن‌ها است، به قید تحقق تدریجی اشاره‌ای نکرده، بلکه فقط عبارت «در چهارچوب امکانات خود» را ذکر کرده است. این نکته بیانگر آن است که در مورد حق‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فقط بحث دسترس‌پذیر بودن امکانات مطرح است [۹:۱۲].

در این زمینه، انتظار می‌رود که اشخاص تا حد امکان با کوشش‌های شخصی و با استفاده از منابع خود روش‌هایی را برای تضمین پذیرفتنی نیازهای خود به شکل انفرادی یا جمعی بیابند. با وجود این، استفاده از منابع مستلزم آن است که اشخاص منابع لازم را برای استفاده داشته باشند. میثاق یادشده سه نوع یا سه سطح از تعهدات را بر دولت‌های عضو تحمیل می‌کند: تعهد به شناسایی و احترام، تعهد به تضمین و تعهد به اجرا. دولت‌ها در سطح نخست باید منابعی را که اشخاص به دست آورده‌اند، آزادی آنان برای یافتن شغل مورد نظر و آزادی‌شان در اتخاذ اقدام‌های ضروری و استفاده از منابع لازم - به‌تنهایی



یا همراه با دیگران - را برای فراهم کردن نیازهای خود محترم بشمرند. در این مورد اخیر، حق‌های جمعی یا گروهی می‌توانند مهم باشند؛ یعنی، باید به منابع متعلق به گروهی از اشخاص -مانند جمعیت‌های بومی- در جهت توانایی برای فراهم کردن نیازهای خود احترام گذاشت [۵-۲۴: ۱۲].

در سطح سوم، دولت به اجرای حق‌های اقتصادی - اجتماعی از رهگذر ارائه تسهیلات یا فراهم کردن مستقیم حق‌های یادشده متعهد است. برای نمونه، تعهد دولت به اتخاذ تدابیری برای بهبود اقدام‌های تولیدی، حفظ و توزیع غذا با استفاده کامل از دانش فنی و علمی و با توسعه یا اصلاح نظام‌های زراعی (بند ۲ ماده ۱۱ میثاق) از جمله مصداق‌های این‌گونه تعهد است [۸۴: ۱۶].

### ج. حق‌های اقتصادی - اجتماعی و حقوق شهروندی در پرتو نظریه

#### عدالت رولز

اگر حق‌ها و آزادی‌های موردنظر رولز را به حق‌ها و آزادی‌های بنیادین مورد اشاره در اصل نخست نظریه وی محدود و منحصر کنیم - مانند آزادی سیاسی (حق رأی دادن و حق برگزیده شدن به پست‌های عمومی)، آزادی بیان و اجتماع، آزادی وجدان و آزادی اندیشه و بهره‌مندی از مالکیت خصوصی - می‌توان با قاطعیت گفت که حق‌ها و آزادی‌های مورد نظر وی جزء حق‌های مدنی و سیاسی اند. ولی، چنین نیست. رولز، مقدم بر اصل نخست، اصل دیگری (اصل فراهم کردن نیازهای بنیادین) را به‌صراحت مطرح می‌کند که دلالت‌ها و برداشت‌های آن حق‌های از جنس دیگری را مطرح می‌کنند. از این گذشته، اصل دیگر عدالت رولز نیز برداشت‌ها و دلالت‌هایی دارد که تحلیل آن‌ها ما را به حق‌هایی متفاوت با حق‌های اصل توزیع آزادی برابر رهنمون می‌کند. عدالت اجتماعی موردنظر رولز نه تنها حق‌ها و آزادی‌های سیاسی پیش‌گفته را دربردارد، که بر تقدم و اولویت آن‌ها نیز تأکید می‌کند. این امر بدان معناست

که از نظر رولز، کاهش یا از دست رفتن چنین حق‌ها و آزادی‌هایی را نمی‌توان به هیچ روی با به دست آوردن سایر خیرهای اجتماعی بنیادین مانند ثروت (بیش‌تر) جبران کرد. ولی، این پرسش مطرح است که آیا این دیدگاه صرف‌نظر از بسترهای اجتماعی - اقتصادی مختلف به طور مطلق درست است یا این که درستی آن منوط به زمینه‌ها و شرایط خاصی است. آیا در کشوری که از نظر اجتماعی - اقتصادی عقب افتاده است، باز هم نمی‌توان کاهش یا نقض حق‌ها و آزادی‌های بنیادین موردنظر رولز را با کسب ثروت بیش‌تر جبران کرد؟ [۷-۱۴۶: ۸]

رولز می‌پذیرد که تقدم و اولویت یادشده به جامعه‌ای محدود است که به سطح معینی از پیشرفت مادی رسیده است. ولی، آیا کافی است که تقدم و اولویت حق‌ها و آزادی‌های بنیادین را به جامعه‌هایی محدود کنیم که به اندازه‌ای رفاه و ثروت دارند که این بهره‌مندی را معنادار می‌کنند؟ از زاویه دید وضعیت اولیه، هیچ طرف قراردادی نمی‌تواند بدین خرسند باشد. زیرا، چنین فردی بر این مسأله پافشاری خواهد کرد که باید به اندازه‌ای مرفه باشد که بهره‌مندی معنادار از آزادی‌ها برای وی امکان‌پذیر شود (برای آنکه بهره‌مندی از آزادی برای شخصی که از شدت گرسنگی در حالت مرگ است، فایده‌ای ندارد). به دلیل پرده غفلت،<sup>۱</sup> برای آنکه برتری و اولویت آزادی‌های بنیادین اعمال‌شدنی باشد، هر شهروندی باید به اندازه کافی منابع مادی داشته باشد تا بهره‌مندی از آزادی‌های بنیادین برای وی معنادار شود. در واقع، این مطلب همواره به طور ضمنی در استدلال‌های رولز وجود داشته است؛ هر چند آن‌ها را آشکارا بیان نکرده است.

رولز در کتاب لیبرالیسم سیاسی این نکته را یادآور می‌شود که اصل دیگری را که بر برآورده کردن نیازهای مادی بنیادین شهروندان حکم می‌کند، بر اصل سابق یعنی «اصل توزیع آزادی برابر» مقدم داشت. این امر به طور

1. veil of ignorance

ضمنی بدان معناست که مفهوم خاص عدالت مشتمل بر سه اصل است که در آن، قواعد توزیع ثروت میان دو اصل تقسیم شده‌اند: یکی برای نیازهای بنیادین (که برتری و اولویت بیش‌تری حتی بر آزادی‌های بنیادین دارد) و دیگری برای نیازهایی فراتر از نیازهای بنیادین (که برتری و اولویت آن کم‌تر از آزادی‌های بنیادین است). در واقع، برای شخص بسیار فقیر، هیچ چیزی مهم‌تر از فراهم کردن تمهیدی برای نیازهای مادی‌اش نیست. ولی، پس از رسیدن به این مرحله، هرچند افزایش بعدی ثروت امری مطلوب است، ضرورت تمام و کمال خود را از دست می‌دهد. از دیدگاه به دست آوردن توانایی لازم برای پی‌گیری هدف‌ها و زیستن به شکلی دلخواه، تضمین برخی از آزادی‌ها - آزادی‌های بنیادین - اهمیتی بیش‌تر از دست‌یابی به ثروت پیدا می‌کند. این امر نوعی داوری ارزشی به معنای اخلاقی نیست. به باور رولز، این داوری شخص خردورز خویشکامی<sup>۱</sup> است که ورای پرده غفلت قرار گرفته است [۱:۲].

اکنون که ماهیت حق‌های اقتصادی و اجتماعی و نیز حق‌های مشمول نظریه عدالت و توجیه نظری آن‌ها تبیین شد، این پرسش پیش می‌آید که چه نسبتی میان حق‌های اقتصادی - اجتماعی تضمین‌شده در اسناد بین‌المللی و حقوق شهروندی می‌توان برقرار کرد. در پاسخ به این پرسش، دغدغه عمده این بوده است که مقتضای نظریه عدالت رولز در حل این مسأله چگونه است. از جمله حق‌های اقتصادی مندرج در اسناد بین‌المللی حق مالکیت (ماده ۱۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر) است. برای اجرای حق مالکیت و بهره‌مندی واقعی افراد از حق یادشده، هر شخص باید حداقل مشخصی از اموال را که برای زندگی همراه با عزت ضروری است، داشته باشد [۱۴:۲۰]. نتیجه پذیرش نظریه حق پذیرش مالکیت انسان بر بخشی از منابع موجود در طبیعت و نیز بر نتایج کار خود است. محروم کردن فرد از این حق به معنای انکار استقلال، آزادی و سرانجام ارزش‌گایی وی است [۴:۶۲]. بنابراین، دولت‌ها باید حق

۱. به باور رولز، افراد حاضر در موقعیت نخستین خردورز و خواهان بیشینه کردن سود خویش‌اند.

مالکیت را به‌منزله حق بنیادی و همگانی شهروندی وارد نظام حقوقی داخلی خود کنند. ولی، این حق مطلق نیست. نظریه عدالت فقط ناظر به بعد یا مقتضیات فردی نیست، بلکه جنبه‌های جمعی و اجتماعی نیز دارد که اقتضای دیگری را می‌طلبد و آن دخالت دولت در بازتوزیع ثروت است. رولز نیز بر این باور است که بخش تخصیص دولت می‌تواند در راستای اصلاح کارآیی نامطلوب ناشی از ناتوانی قیمت‌های بازار آزاد در ارزیابی منافع و هزینه‌های اجتماعی، از مالیات‌ها و یارانه‌های مناسب استفاده کرده یا در قلمرو حقوق مالکیت بازنگری کند [۲۴۴:۲۰]. بخش توزیعی دولت نیز باید در راستای تهیه کالاهای عمومی، درآمد خود را از رهگذر طرح مالیاتی افزایش دهد.

حق‌ها و آزادی‌های مربوط به کار (مواد ۶، ۷ و ۸ میثاق یادشده) گستره وسیعی از حق‌ها از جمله: آزادی کار (دربرگیرنده لغو بردگی و لغو کار اجباری) و حق داشتن کار را دربرمی‌گیرد. آزادی کار دوجنبه‌ای بوده و جزء هر دو گروه حق‌های مدنی - سیاسی و اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی است. بی‌گمان، وجود این حق مقتضای کرامت و برابری ارزشی و فاعلیت اخلاقی انسان است. از این‌رو، یک حق شهروندی همگانی یا جهان‌شمول است.

حق داشتن کار که دربرگیرنده دسترسی به شغل (اشتغال کامل، دسترسی برابر به کار، مراکز استخدام و راهنمایی و آموزش حرفه‌ای)، گزینش آزاد شغل<sup>۱</sup> و حمایت در برابر اخراج خودسرانه است، از سه جهت اهمیت اساسی دارد: نخست، مطمئن‌ترین ابزار تضمین درآمد پایه‌ای برای شاغلان است؛ دوم، با نبود این حق، توانایی و تمایل شاغلان برای کمک مالی در جهت فراهم کردن نیازهای اجتماعی بیکاران کاهش می‌یابد؛ و سوم، با حق‌های سیاسی و برابری شهروندی ارتباط دارد.

توانایی انسان در برآوردن نیازهای خود از رهگذر کوشش و نیز در

۱. آزادی کار به گوهر انسان (کرامت ذاتی) مربوط بوده و امری مطلق است، ولی گزینش آزاد شغل امری نسبی.

کمک به رفع نیازهای دیگران، نقش مهمی در عزت نفس شخص ایفا می‌کند. وضعیت بیکارگی و وابستگی یک‌سویه به دیگران به جای وابستگی دوسویه باعث زوال ارزش خویشستن، اعتماد به نفس و مهارت‌های لازم برای بهره‌مندی از حق‌های دیگر می‌شود. نه‌تنها نگرستن به انسان به‌منزله کالایی اقتصادی چشم‌پوشی‌پذیر نیست و با مفهوم دمکراتیک شهروند ناسازگار است، که تقویت هر یک از این دو امر<sup>۱</sup> نیز به تضعیف دیگری منتهی می‌شود.

در حوزه‌های شهری، هزینه بیکاری گسترده نه‌تنها گریبان‌گیر بیکاران، که آثار آن به بقیه افراد جامعه نیز تسری می‌یابد. زیرا، تولیدها و خدمات کاهش یافته و به دلیل افزایش جرم‌های علیه مالکیت و علیه اشخاص - به‌ویژه جرم‌های مربوط به مواد اعتیادآور ناقانونی<sup>۲</sup> - امنیت اجتماعی نیز کاهش می‌یابد. در حوزه‌های روستایی، تنگدستی ناشی از نبود زمین موجب افزایش مهاجرت به شهرها، افزایش محرومان شهری و گاهی شورش‌های سازمان‌یافته و مقاومت‌های مسلحانه می‌شود. ناامنی ناشی از این امر مستلزم افزایش نیروی سرکوب برای مهار و شدت گرفتن قالب‌های اقتدارگرایانه نظارت اجتماعی است [۶۰-۱۵۸: ۳]. بنابراین، به دلیل اهمیت کار و نیز غیرفعال نشدن شهروندان، دولت باید سیاست اشتغال‌زایی را یکی از مهم‌ترین خط‌مشی‌های خود قرار دهد. نظریه عدالت رولز نیز بر این مطلب تأکید دارد. زیرا، از نظر وی، بخش تثبیت دولت می‌کوشد تا اشتغال کامل را به گونه‌ای معقول فراهم کند؛ بدین معنا که، جویندگان کار آن را بیابند. افزون بر آن، دولت باید گزینش آزادانه شغل و ثبات مالی را با تقاضای کارآمد و مؤثر تضمین کند. اگر دولت همه کوشش خود را به کار برد ولی باز هم عده‌ای بیکار ماندند، در این مرحله نظام تأمین اجتماعی ناگزیر مطرح خواهد بود. حق داشتن کار با وجود اهمیت خود جزء مقتضای حداقلی نظریه عدالت رولز قرار نمی‌گیرد.

۱. بی‌نیازی مادی انسان و کمک به عزت نفس او از یک سو و نگرش به انسان به‌منزله کالایی اقتصادی از سوی دیگر.

2. drugs crimes

در حوزه حق بهره‌مندی از شرایط منصفانه کار باید قائل به تفکیک شد. به نظر می‌رسد که حداقل اجرت، حقوق برابر برای کار با ارزش برابر، برابری در شرایط استخدام، حق ایمنی و شرایط کاری سالم و بهداشتی و محدودیت معقول ساعت کار (در صورتی که تضمین حداقلی حق زندگی باشد) زیر عنوان مقتضای حداقلی نظریه عدالت یا حق شهروندی همگانی که باید وارد نظام داخلی کشورها شود، قرار می‌گیرند. زیرا، در طول تاریخ انقلاب صنعتی، شرایط بد کاری موجب انقلاب‌های کارگری شد و همین امر بیانگر الزام به تضمین حق یادشده در نظام حقوقی داخلی است.

فرصت برابر برای ارتقاء، استراحت و تفریح و تعطیلات با پرداخت حقوق جزء مقتضای حداکثری نظریه عدالت است و بنابراین، حق شهروندی صرف بوده و منوط به شرایط کشورها است.

حق‌های سندیکایی یا وسیله‌ای سومین حق از حق‌های مربوط به کار (موضوع ماده ۸ میثاق یادشده) است. فرد از این رهگذر می‌تواند تصمیم فردی خود مبنی بر پیوستن به گروهی خاص را عملی کند. از این رو، می‌توان گفت که این حق مصداقی از حق تشکیل و پیوستن به اجتماع‌ها و انجمن‌هاست که بی‌گمان از نمودهای اراده آزاد و شخص بودن انسان است [۴: ۶۳]. بنابراین، جزء حق شهروندی همگانی قرار می‌گیرد.

حق بهره‌مندی از تأمین اجتماعی نیز در راستای تأمین حداقل منابع لازم برای زندگی فرد است. بدون این‌گونه حمایت‌ها، بخشی از افراد جامعه که در پاره‌ای از کشورها بخش چشمگیری از جمعیت را تشکیل می‌دهند، هرگز به آستانه شرایط لازم برای بقا به‌منزله یک موجود انسانی نمی‌رسند. از این‌رو، به جرأت می‌توان که بسیاری از ادعاهای مطرح زیر عنوان حق بهره‌مندی از تأمین اجتماعی ناشی از الزامات حداقلی عدالت اند و به‌منزله حق پذیرفتنی اند [۴: ۶۴]. از همین رو، می‌توان بهره‌مندی از تأمین اجتماعی را جزء نیازهای بنیادین اصل نخست عدالت به شمار آورد. به دلیل اهمیت

فراهم کردن نیازهای بنیادین است که در نظریه رولز، بخش سوم دولت یعنی بخش انتقال وظیفه فراهم کردن تأمین اجتماعی حداقلی را بر عهده دارد. در واقع، کارکرد این بخش عبارت است از توجه به نیازهای افراد. نتیجه منطقی مطالب یادشده آن است که دولت‌ها در دادن یا ندادن حق‌های مربوط به تأمین اجتماعی به اتباع و اشخاص مقیم در آن کشور مختار نیستند و این تکلیف به‌منزله یکی از مهم‌ترین نتایج کوشش‌های همه‌جانبه برای شناسایی حق‌های بنیادین بر عهده همه دولت‌ها قرار دارد. البته، دولت‌ها تعهد خود به تأمین اجتماعی همگانی را با لحاظ دو نکته مهم انجام می‌دهند:

۱. تعهد دولت‌ها به توانایی مالی آن‌ها محدود نیست. بنابراین، شیوه ارائه خدمات اجتماعی و کیفیت آن بسته به توانایی اقتصادی کشورها متفاوت خواهد بود. البته، در این مسیر نباید ضرورت کمک‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به دولت‌های فقیر برای تأمین اجتماعی اتباع خود را فراموش کرد؛ زیرا، تکوین حقوق بشر جهان‌شمول به سمت شهروندی و حقوق شهروندی جهان‌شمول پیش می‌رود و به‌تازگی نیز این مفهوم مطرح شده است. حقوق شهروندی جهان‌شمول نیز مستلزم تکلیف جهان‌شمول و همکاری بین‌المللی و منطقه‌ای است؛

۲. در میان اتباع و مقیمان یک کشور نیز، بهره‌مندی از تأمین اجتماعی بر پایه وضعیت مالی اشخاص متفاوت خواهد بود. این امر را می‌توان به‌روشنی از قوانین کشورها درباره تأمین اجتماعی که در مقام بیان اشخاص مشمول آن، بیشتر کارگران و نیازمندان را مورد توجه قرار می‌دهد، استنباط کرد [۷-۱۱۲۶۶].

تأمین غذا و رهایی از گرسنگی (بند ۲ ماده ۱۱ میثاق یادشده) اساسی‌ترین تضمین‌کننده ارزش زندگی، کرامت و برابری ارزشی افراد و نیز فاعلیت اخلاقی انسان است. بی‌گمان، تأمین غذا (زیر عنوان حق شهروندی همگانی) موضوع اصل نخست نظریه عدالت اجتماعی رولز (تأمین نیازهای

بنیادین) است که بر اساس مقتضای حداقلی این نظریه توجیه‌شدنی است و در صورتی که فردی، فرصتی مانند دیگران ندارد یا ناتوان است یا با موانع خاصی روبه‌رو است که کوشش‌های وی را بی‌ثمر می‌کند یا شرایطی وی به گونه‌ای است که نمی‌توان بدون کمک دیگران یک استاندارد مناسب زندگی را به‌دست آورد، در آن صورت یکی از مهم‌ترین وظایف دولت عبارت است از تشخیص و شناسایی گرسنگی این افراد و عوامل خاص ایجادکننده گرسنگی آنان است.

در مورد حق بهره‌مندی از بهداشت (ماده ۱۲ میثاق یادشده) می‌توان بر این باور بود که تأمین حداقل بهداشت یا بهداشت پایه تأمین‌کننده زندگی انسانی و کرامت و فاعلیت اخلاقی وی است و بنابراین، زیر عنوان حق بنیادی و مقتضای حداقلی عدالت رولز (یا حق شهروندی همگانی) مطرح شده و می‌تواند مورد دادخواهی نیز قرار گیرد. ولی، فراتر از این حداقل، در چارچوب مقتضای حداکثری عدالت رولز قرار می‌گیرد.

حق بهره‌مندی از مسکن (موضوع بند ۱ ماده ۱۱ میثاق یادشده) در معنای تهیه سرپناه مناسب جزء مقتضیات حداقلی نظریه عدالت رولزی (تأمین نیازهای بنیادین) و حق شهروندی همگانی قرار می‌گیرد. بر پایه نظر دادرس ساچار<sup>۱</sup>، حق‌های ناظر به مسکن در کلی‌ترین مفهوم باید دربرگیرنده موارد زیر باشند: نخست، شخص مسکن نداشته یا به گونه‌ای نامناسب اسکان یافته باشد یا به طور کلی ناتوان از به دست آوردن الزامات استحقاق حق مسکن باشد. در این صورت، حق فرد بر جامعه موجه خواهد بود.

آخرین حق مورد بحث در حقوق‌های اقتصادی - اجتماعی بهره‌مندی از آموزش است. پرسش اساسی در این حوزه آن است که چه میزان از آموزش - به‌منزله مقتضای حداقلی عدالت - جزء حقوق شهروندی همگانی یا جهان‌شمول و چه میزان از آن مقتضای حداکثری نظریه عدالت رولز به‌منزله حقوق شهروندی صرف انگاشته می‌شود؟

1. Justice Rajindar Sachar



به نظر می‌رسد که حق آموزش پایه و اساسی جزء حق‌های بنیادین و از این‌رو حق شهروندی همگانی است. زیرا، بدون داشتن آگاهی در مورد تغذیه یا مراقبت‌های بهداشتی، تأمین درآمد یا اقدام‌های بهداشتی اساسی کفایت نخواهد کرد. از این گذشته، آموزش مهارت‌های لازم را برای اشتغال یا خوداشتغالی فراهم می‌کند که مطمئن‌ترین راه‌های دستیابی به درآمد پایه‌ای و دیگر حق‌های اقتصادی است. افزون بر آن، آموزش الزاماً به افراد امکان می‌دهد که به گونه‌ای مؤثر از حق‌های سیاسی و مدنی خود آگاه شده و از آن‌ها بهره ببرند. آموزش نوعی حق اقتصادی و سیاسی [اجتماعی و فرهنگی] است و سلب آن به‌ویژه به اصل دمکراتیک برابری سیاسی و مدنی آسیب می‌رساند [۹-۱۵۸: ۳].

آموزش مهم‌ترین شرط برای خودآگاهی و تجهیز انسان به قابلیت اختیار و گزینش در جهان امروزین است:

وجه ممیزه انسان با دیگر موجودها را این دانسته‌اند که انسان می‌تواند و باید یک فاعل اخلاقی باشد؛ یعنی، انسان می‌تواند و باید موجودی باشد که بر سرنوشت خود حاکم است و چگونگی زیستن خویش را خودش طرحی‌ریزی و اجرا کند. این توانایی را انسان به دلیل بهره‌مندی از خودآگاهی و اختیار دارا است. در حقیقت، این خودآگاهی و اختیار تشکیل‌دهنده گوه‌ر انسانی وی اند و از این رو، وقتی از کرامت ذاتی و ارزش غایی انسان سخن می‌گوییم، همه چیز به ارزش و حفظ آن گوه‌ر فرو کاسته می‌شود» [۷-۳۶: ۴].

بنابراین، دسترسی برابر و آزاد به آموزش پایه جزء حق‌های بنیادین یا حق شهروندی همگانی است که بر پایه اسناد بین‌المللی نیز اجباری است. اصل برابری منصفانه فرصت‌ها (یا بیشینه - کمینه کردن فرصت‌ها) در نظریه رولز نیز نیازمند آن است که دولت یا از رهگذر نظام مدرسه‌های همگانی یا پرداخت یارانه به مدرسه‌های خصوصی، آموزش و پرورش رایگان را تضمین کند. البته، سطح و میزان آموزش پایه را ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی و

فرهنگی هر کشوری تعیین می‌کند. ولی، سایر درجات آموزش و مؤلفه‌های آن جزء مقتضیات حداکثری نظریه عدالت رولز یا حق‌های شهروندی صرف هستند.

### نتیجه‌گیری

اکنون می‌توان به این پرسش پاسخ گفت که چه سطحی از حق‌های مطرح در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حق‌های شهروندی جهان‌شمول (یا همگانی) و کدام سطح از آن‌ها حقوق شهروندی صرف اند. از جمله موارد مورد بحث در زمینه حق‌های اقتصادی - اجتماعی آن است که آیا این حق‌ها در قلمرو هنجارهای عینی قرار گرفته و در نتیجه می‌توان نسبت به آن‌ها دادخواهی کرد یا خیر. در بررسی این مسأله در پرتو نظریه عدالت رولز، می‌توان گفت که حق‌های مشمول اصل نخست دیگر عدالت رولز (تأمین نیازهای بنیادین افراد) را که حتی بر اصل آزادی مقدم است، حق‌های عینی و موضوع دادخواهی (به‌منزله مقتضای حداقلی نظریه عدالت رولزی یا اقتضای حق شهروندی همگانی) اند و بقیه حق‌ها که ماهیت برنامه‌ای دارند، در قلمرو اصل دوم (تفاوت) نظریه رولز قرار گرفته و حق‌های عینی و موضوع دادخواهی نیستند. به بیان دیگر، حق‌های مشمول اصل نخست نظریه عدالت رولز برای دولت تعهد به نتیجه و حق‌های مشمول اصل دوم این نظریه تعهد به عمل را برای دولت به بار می‌آورند. به نظر می‌رسد که حق‌های مشمول اصل نخست نظریه رولز در قلمرو حقوق شهروندی جهان‌شمول (حقوق بشر) قرار می‌گیرند. این حق‌ها عبارتند از حق بهره‌مندی از غذا با ارزش غذایی کافی، لباس، سرپناه، مراقبت‌های بهداشتی اساسی، آب پاکیزه، خدمات بهداشتی و آموزشی حداقل در سطح مقدماتی. این فهرست، به همراه اصل اساسی بهره‌مندی غیرتبعیض‌آمیز یا برابر بنیاد محکمی را برای حقوق بشر اقتصادی - اجتماعی فراهم می‌کند. اشخاص می‌توانند در قبال کوتاهی دولت در تهیه و تأمین این حق‌ها به دادگاه مراجعه کنند.

ولی، دیگر حق‌های اقتصادی و اجتماعی حقوق شهروندی صرف بوده و منوط به شرایط جامعه‌های خاص‌اند و دولت در این حوزه‌ها تکلیف به عمل دارد. برای نمونه، اگر دولت پس از سیاست‌گذاری باز هم نتوانست اشتغال کامل را ایجاد کند، با توجه به آن که تعهد به عمل مطرح است، از دولت نمی‌توان نمی‌توان شکایت کرد.

ولی، چنین فردی برای امرار معاش خود، نیاز دارد که نیازهای بنیادین او (از رهگذر نظام تأمین اجتماعی) فراهم شود که دولت در اینجا تعهد به نتیجه دارد و این شخص از این جهت می‌تواند در صورت کوتاهی دولت، به دادگاه شکایت کند.

### فهرست منابع

۱. ایچ لسناف، مایکل؛ فیلسوفان سیاسی قرن بیستم؛ مترجم: دیهیمی، خشایار؛ نشر کوچک، چاپ اول، تهران ۱۳۸۱.
۲. بشیریه، حسین؛ تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه کاری؛ جلد دوم، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۳. بیتام، دیوید؛ دموکراسی و حقوق بشر؛ ترجمه: دلفروز، محمدتقی؛ انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۴. راسخ، محمد؛ تئوری حق و حقوق بشر بین‌الملل؛ مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۱، ۱۳۸۴.
۵. راسخ، محمد؛ حق و مصلحت؛ انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱ چاپ اول، ۱۳۸۱.
۶. شریفی، حسین؛ رویه‌ها و نظریه‌ها (ترجمه و تألیف)؛ انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، جلد اول، ۱۳۸۱.
۷. کاپ، دیوید؛ عدالت و اصل تفاوت؛ مترجم: علی‌اکبر؛ نامه فرهنگ، ش ۲۲ و ۲۳، ۱۳۷۸.
۸. کارگزاری، جواد؛ حقوق بشر در نظریه عدالت جان رولز؛ پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲.
۹. مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر؛ (زیر نظر اردشیر امیرارجمند)، جلد اول، قسمت اول، اسناد جهانی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۱.
۱۰. همتی، مجتبی؛ بررسی و تحلیل حقوق اقتصادی و اجتماعی در نظام جمهوری اسلامی ایران در پرتو تئوری عدالت اجتماعی جان رولز؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۳.

۱۱. همتی، مجتبی و السان، مصطفی؛ روند شکل‌گیری حقوق تامین اجتماعی در اسناد و موازین بین‌المللی، فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، سال پنجم، ش ۱۹، ۱۳۸۴.
12. Asbjorn, Eide; **Economic, social, and cultural Right as Human Right**; in: A. Eide, et al. (eds) **Economic, Social and Cultural Rights**; 2nd ed, Martinus NIJhoff publishers, Bopston / London, 2001.
13. Campbell, Tom; **Justice**, second edition, Macmillan Press, 2001.
14. Catarina, Karuse; the Right to Property, in: A. Eide, et al. (eds), **Economic; Social, and Cultural Rights**, 2nd ed, Martinus NIJhoff publishers, Dordrecht / Bopston / London, 2001.
15. Clayton, Richard and Tomlinston, Hugh; **the law of Human Rights**; Volume 1, first Published Oxford University Press, 2002 .
16. Freeman, Michael; D.A, **Lloyds, Introduction to Jurisprudence**; 7th edition, London, Sweet and Maxwell, 2001.
17. Hartley, Dean; **Welfare, Law and Citizenship**; first published, university of luton, 1988.
18. Hebert, Yvonne and Sears, Alan; **Citizenship education**; . At: [www.cea-ace.ca/media/en/citizenship\\_education.pdf](http://www.cea-ace.ca/media/en/citizenship_education.pdf).pp.1-2
19. Jones, Peter; **Rights**; Macmillan press, 1994.
20. Rawls, John, **A theory of Justice**; Revised edition: Oxford University press, 1990.
21. Simmons, N.E; **Central Issues in Jurisprudence: Justice, law and Right**; Sweet and Maxwell, London, 1986.
22. Starkey Hugh; **Democratic Citizenship, Languages, Diversity and Human Rights**; at: [www.coe.int/tie/cultural\\_co\\_operation/education/language/policy\\_development\\_activities/studies/starkey.pdf](http://www.coe.int/tie/cultural_co_operation/education/language/policy_development_activities/studies/starkey.pdf)